درس ششصد و چهل و چهارم

بحث وجود یا عدم وجود اجزاء عقلی در بسائط (۲)

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحیم
قَد ذَهَبَ بعضُ الناس إلی نفی الأجزاء العقیلةِ فی البسائط؛[۱]

مرحوم آخوند بعد از بحث در کیفیت ترکّب ماهیات خارجیه از جنس و فصل، و حقیقت جنس و فصل مطلبی را نسبت به بسائط خارجیه مطرح می‌کنند و آن مسئله این است که نسبت به بسائط خارجیه ما چه نوع بتوانیم آنها را ادراک کنیم که آن ادراک ما نتیجهٔ حدّ و ذاتیات خود آن شیء بشود و باعث امتیاز بین آن بسائط خارجیه از یکدیگر خواهد شد. فرض کنید بین کمّ و کیف بااینکه هردو بسیط هستند چگونه ممکن است ما این امتیاز را ادراک کنیم؟! یا مثل خود انواع کم و همین‌طور انواع کیف چگونه این امتیاز حاصل خواهد شد؟

اشکال این مسئله از آنجا است که هر مابه‌الاِشتراک و مابه‌الاِمتیازی که بخواهد در حد و ذاتیات یک ماهیت قرار بگیرد طبعاً منشأ انتزاع او هم باید متعدد باشد و این یک مسئلهٔ واقعی و حقیقی است که از منشأ انتزاع واحد بِما هو واحد، دو امر مختلف امکان انتزاع ندارند؛ یکی در یک حیثیت و جهت واحد بتواند موجب انتزاع دو شیء و دو حقیقت مختلف باشد و برگشت همهٔ اینها باید به یک امر باشد. و آنچه را که ما دو می‌بینیم باید یک منشأ دیگری داشته باشد و این در همهٔ اشیاء و امور هست. این مسائل در همه وجود دارد؛ الآن شما من‌باب‌مثال یک نوری را در اینجا مشاهده می‌کنید که این نور باعث کیفیتی شده که در آن کیفیت اختلاف مشاهده می‌شود، فرض کنید چراغی که در اینجا هست الآن این تفاوتی که در اینجا در روی صفحهٔ کتاب وجود دارد و این رنگی که در این قسمت است با رنگی که در این قسمت است اختلاف دارد بااینکه هردو نور هستند اما منشأ اختلاف امر دیگری است؛ منشأ اختلاف وجود این میکروفون‌ها است که باعث می‌شود که سایه در اینجا بیفتد و بااینکه نور در هردو اینها حقیقت واحده است ولکن در اینجا اختلاف پیدا کند پس ما نمی‌توانیم بگوییم که نور از یک زاویه به یک شدت و در یک جهت بتواند دو اثر مختلف را به‌وجود بیاورد. این دو اثر مختلفه یا برگشتش به اختلاف در خود زاویه و کیفیت تابش است یا برگشتش به آن قابل است و قابل در اینجا در پذیرش نور و انعکاسش با آن قابل دیگر اختلافی شده که موجب این تمایز در اینجا خواهد شد.

بنابراین قضیهٔ خود وجود اختلاف در آن تحقق خارجی این منشأ از یک امر واحد را نمی‌تواند داشته

---

[۱] . الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۲۶.

باشد الاّ اینکه آن امر در آنجا وجود داشته باشد و به همین جهت است که تمام آنچه که در این عالم وجود خارجی پیدا می‌کند به هر کیفیت و جهتی که شما می‌خواهید این وجود خارجی را درنظر بگیرید؛ می‌خواهید ظهور درنظر بگیرید، می‌خواهید این را ابداء تصور کنید، به ماهیت برگردانید و یا می‌خواهید به ارادهٔ خدا برگردانید ـ بنابر اقوال متکلمین و این افرادی که اینها خیلی نسبت به مسائل فلسفی اطلاعی ندارند ـ و وجود اعیان را به‌طورکلی مُنحاز از وجود خدا تصور بکنید و فاصله بیندازید، هر جهتی را می‌خواهید نسبت به کیفیت تعیّن‌های خارجی تصور کنید، این قاعدهٔ عقلی را ما نمی‌توانیم نفی کنیم که بالأخره این رنگ قرمزی که در اینجا وجود خارجی دارد منشئش چیست؟ ما نمی‌توانیم این را انکار کنیم، این سنگ مرمری که الآن به دیوار چسبیده این یک منشئی باید داشته باشد، از پیش خودش که این ماهیت را نیاورده است و امکان ندارد که فاقد شیء بتواند معطی شیء باشد، ماهیتی که در آن عدم راه دارد چگونه ممکن است موجب تحقق یک امر خارجی باشد حالا یا برای خود یا برای دیگری، از این نظر دیگر تفاوتی ندارد. پس این حجریت و این لون حجر از کجا آمده است؟! این ارض و سماء، این گیاه، درخت، دریا و سایر اشیائی که شما الآن دارید می‌بینید منشأ و مبداء این اشیاء کجاست؟! این چیزی است که گریبان همهٔ افرادی را که قائل به انفصال وجودات خارجیه از آن مبداء و باری هستند را خواهد گرفت و راه فرار را بر آنها خواهد بست.

می‌گویند که ارادهٔ خدا تعلق گرفته است! ارادهٔ خدا تعلق بگیرد ما هم می‌دانیم ارادهٔ خدا تعلق گرفته و بدون ارادهٔ خدا ذره‌ای هم در عالم تحقق پیدا نمی‌کند ولی این ارادهٔ خدا که تعلق گرفته است، آیا به امر عدمی تعلق گرفته است؟! یعنی یک امر عدم را متبدل به‌وجود می‌کند؟! خود شما که می‌گویید: امر عدم یعنی عدم، اصلاً در معنا و مفهوم عدم، عدم خوابیده که این یعنی نیستی و نبود. این وجود خارجی که ما داریم حس می‌کنیم و به آن ترتیب اثر می‌دهیم الآن به چه نحوه ظهور و تعیّن پیدا کرده و الآن درمقابل ما قابل حس و مشاهده است؟! این آن مسئله‌ای است که باعث دغدغهٔ خاطر بسیاری از افراد شده و از آنجایی که نتوانستند در این مسئلهٔ حقیقت وجود، آن واقعیت غیرملموسِ پنهانِ تجرد و بساطت وجود را ادراک بکنند و به یک نحوی بین ماده و ماوراء ماده پرده انداختند و این دو حقیقت خارجی را از همدیگر جدا کردند این مسئله برای آنها همین‌طور لاینحل باقی مانده که این قضیه چطور خواهد شد که ما از یک طرف قائل هستیم بر اینکه تمام حقایق اشیاء از ارادهٔ باری سرچشمه گرفته و ارادهٔ باری نسبت به آنها قابل خدشه نیست، و از طرف دیگر چطور بتوانیم بین اینها پیوند و ربط برقرار کنیم؛ فرض کنید بین اشیائی که اینها جنبهٔ مادی دارند و بین وجود باری که اصلاً جنبهٔ مادی ندارد و جنبهٔ مجرد دارد.

لذا اصلاً به‌طورکلی مسئلهٔ وحدت وجود را انکار کردند و گفتند که نه‌تنها ما در این مسئله قائل به امتناع قضیهٔ وحدت وجود هستیم بلکه علماء و دانشمندان فعلی و دانشمندان مادی ما که در مسائل مادی و فیزیکی

و امثال‌ذلک تبحر دارند به کمک ما آمدند و آنها هم مسئلهٔ وحدت وجود را انکار کردند!

بله، دیگر برای این مسئله بهتر از این نمی‌شود دلیل آورد که دانشمندان مادی در مسائل غیرمادی دخالت کنند! فرض کنید یک آدمِ خیار فروش بخواهد فلسفه و اسفار درس بدهد، مثل اینکه آخرالزمان شده! اینها یک مقداری خلط فرمودند! دانشمند مادی چطور ممکن است نسبت به مسئلهٔ غیرمادی اظهارنظر بکند؟! مثل اینکه مسئله از طنز یک مقداری آن‌طرف‌تر رفته ـ یک قدری که نه دو قدری، سه قدری ـ و حتی در حد طنز هم نمی‌شود آورد و تعجب می‌کنیم که چطور این افراد با طرح این مطالب موجب خدشه‌دار شدن موقعیت‌ها و شئون می‌شوند و در بین مردم و افراد تحصیل‌کرده باعث بی‌آبرویی برای اهل علم می‌شوند! تو را به خدا حرف‌هایی که به ما می‌خندند نزنید، مقداری در مسائلی که نمی‌فهمیم دهان خودمان را ببندیم و قلم خودمان را در مطالبی که مورد تخصص ماست به کار بیندازیم.

خودت می‌گویی: ماده، آن کسی که در ماده تحقیق کرده است چه می‌فهمد غیر ماده چیست؟ او از تجرد خبر ندارد، از بساطت وجود چیزی سر درنمی‌آورد، او تمام فکرش به جرم برمی‌گردد و تبدّلش به انرژی و اینها دارد دور می‌زند، این چه ربطی به این تجرد، غیر ماده، متافیزیک و اینها دارد؟! تعجب می‌کنم! آدم نمی‌داند چه بگوید! آدم واقعاً چه بگوید؟! چرا انسان درس نخواند تااینکه مجبور شود دست نیازش را به پیش چنین افرادی دراز بکند؟ ما که قائل هستیم و به همه داریم ایراد می‌گیریم که وقتی در مسائل دینی و شرعی و فقهی صاحب‌نظر نیستید نیایید صحبت و دخالت کنید، چطور خودمان در همین مخمصه و مشکل و اشکال گرفتار هستیم؟! این جای صحبت دارد که چطور چنین مطلبی می‌شود که

ما خودمان که نمی‌دانیم حرف می‌زنیم؟! مسئلهٔ وحدت وجود از صد قسمش، ۹۹/ ۹۹ درصدش به تجرد برمی‌گردد، نسبت ماده به مسئلهٔ وحدت وجود مثل نسبت یک قطره آب به دریا است، در این مسئلهٔ وحدت وجود، کل مطلب به بساطت وجود برمی‌گردد که اصل و قاعدهٔ اوّلی در بساطت وجود، تجرد و غیرمادی بودن است! آن‌وقت شما دارید می‌گویید که علمای مادی آمدند و مسئلهٔ وحدت وجود را انکار کرده‌اند؟! واقعاً خنده‌دارتر از این حرف اصلاً معنا و وجود ندارد و به این مطالب شما نه‌تنها افاضل از حوزه بلکه خارجی‌ها هم خندیدند و مورد تمسخر قرار دادند بالأخره آنها [هم] کم‌وبیش نسبت به این مسائل اطلاع دارند.

واقعاً حیف که ما چطور در این جهل خودمان را محبوس کردیم و نمی‌خواهیم آن حقیقت و واقعیات را به‌دست بیاوریم! آقاجان چه کسی راه را بسته است؟! چه کسی آمده و باب رسیدن به مطلوب را به روی افراد بسته است؟! اینهایی که این مسائل را خوانده‌اند نه از دین برگشتند و نه از اعتقادات دست برداشتند، همان خدا را قبول دارند، همان نماز به قبله را می‌خوانند، همان قرآن را با توجه بیشتر و با اعتقاد بیشتر هم دارند می‌خوانند. آن کسانی که قائل به این مبانی و مطالب هستند آنها اعتقادشان نسبت به این مبانی دین بیشتر است

یا آنهایی که در همین ظاهر و افق فهم عادی گرفتار شده‌اند و خود را محبوس کردند؟!

اعتقاد امثال علامهٔ طباطبایی‌ها ـ رضوان الله تعالیٰ‌علیه ـ به مبانی اصیل؛ به ولایت و امام و پیامبری بیشتر بوده است یا آنهایی که با چشم خود دیدم صاحب رساله‌های عملیه را که با کفش تا کنار ائمهٔ بقیع علیهم‌السّلام می‌رفتند و در آنجا مشغول زیارت می‌شدند، کدام‌یک از این دو تا؟! کدام‌یک از این دو طیف نسبت به این مبانی معتقدتر، بصیرتر، بافهم‌تر، بافکرتر و با اعتقاد جازم‌تر هستند؟! آنهایی که اصلاً مقام شفاعت را ادراک نکردند و حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها را فاقد قدرت شفاعت تلقی کرده‌اند، آنها ولایت را بهتر فهمیدند یااینکه آن افرادی که تمام وجودشان توجه به اینها بوده و تمام قصد، فکر، قلب و سرِّشان غیر از اینها چیز دیگری را طلب نمی‌کرده است؟! ما در عمرمان این مطالب را دیدیم و اینها را مشاهده کردیم. با گریه‌کردن و سر را پایین انداختن و تواضع کردن قضیه حل نمی‌شود، نه، باید ببینی در آن باطن چه خبر است و باطن قضیه را باید ببینی چه‌قدر ...!

تفاوت نماز مورد قبول ملائکه با نماز غیر قابل قبول

برایتان گفتم که در این مدرسهٔ فیضیه همین‌جا پشت سر مرحوم آقای اراکی داشتم نماز می‌خواندم ـ همان‌جا جلوی همان در ـ ایام پاییز بود و هنوز هوا سرد نشده بود، وقتی که هوا خوب بود ایشان در بیرون نماز می‌خواندند و وقتی که هوا سرد می‌شد، زیر همان طاق می‌رفتند نماز می‌خواندند. ما داشتیم تشهد در نماز را می‌خواندیم یک آقای مُدرِّسِ درس خارج حوزه که در آن موقع درس‌های سطوح عالی می‌گفت حالا اسمش را نمی‌برم، نمی‌دانم الآن فوت کرده یا نه، خبر ندارم کنار من نشسته بود حالا من دارم تشهد می‌خوانم و یک مقداری کمرم خَم شده بود او از پشت دست چپش را می‌آورد کمر ما را راست می‌کرد! بابا تو داری نماز می‌خوانی یا داری کمر ما را راست می‌کنی؟! شوخی نمی‌کنم ها! من دیدم حالا که این‌طور است یک مقدار او را سربه‌سر و سرکار بگذاریم، می‌ارزد به اینکه یک مقداری با او حال کنیم، دوباره یک مقداری کمر را خَم کردیم دوباره این آقا دستش را آورد و مدام ما خَم می‌کردیم و مدام این آقا دستش را می‌آورد و تا آخر نماز پنج یا شش دفعه کمر ما را راست کرد مثل اینکه مأمور شده بود کمر ما را راست کند!

آخرش گفت: آقا نماز شما اشکال دارد، گفتم: عجب! چرا؟ گفت: کمرت را خَم کردی، گفتم: آقا فرض کن من کمرم درد می‌کند، تو آن تشهدی که می‌خوانی آن تشهد تو ایراد ندارد؟! آیا خدا تو را مأمور کرده برای اینکه کمر مرا راست کنی؟! پس کی تشهد می‌خواندی؟! تو در نماز به فکر تشهد بودی یا به فکر بغل‌دستی خودت؟! تو که در تشهد نمازت به فکر کمر من بودی دیگر خدا به داد برسد! از آن اول که تکبیرة الإحرام را گفتی تا حالا کجاها رفتی و آمدی؟! بعد هم می‌گوییم: این نماز صحیح و درست است و فلان! کجای این نماز

درست است؟! این نمازی که فقط طرف دارد کمر مرا در تشهد راست می‌کند، این نمازی است که ملائکه بالا ببرند و ملائکه قبول کنند؟! این، آن نماز است؟! آن نمازی که قرار است «**قربانُ کلِّ تَقِی**»[1] باشد، نمازی است که طرف وقتی می‌گوید: الله اکبر، دیگر به هیچ چیز کار ندارد؛ از دنیا و از تعلقات و از هرچه که تابه‌حال با او بود بیرون می‌آید، الله اکبر می‌گوید و تمام شد!

رسم صحیح نماز یاد دادن به مردم

حالا ما موبایل را کنار سجاده یا روی میز می‌گذاریم، تا زنگ می‌زند یک مقداری سر را این‌طرف می‌کنیم البته به همان مقداری که نماز باطل نشود تا بفهمیم چه کسی زنگ زده و اسم چه کسی افتاده! یا آنجا می‌گذارد یا فوراً دکمه را با پاهایش می‌زند که بایست دارم نماز می‌خوانم الآن تمامش می‌کنم جوابت را می‌دهم، بعد هم می‌گوییم: نماز درست است؛ در صحت، سلامت، استقامت، تلفظ و اداء کلمات به‌طور صحیح انجام می‌شود، این‌طوری که نباید به مردم نماز یاد بدهیم. رسم نماز یاد دادن این‌طور نیست! رسم، حرکت دادن به این سمت و این چیزها نیست بلکه رسم همان است که بزرگان برای ما به آن کیفیت آنها را بیان کردند؛ آنها رفتند و خودشان هم رسیدند و بقیه را هم به همان سمت و سو دعوت کردند و به همان وضعیت و راه و به همان کیفیت بردند.

اهمیت جهت‌گیری یک مجتهد و مُستَنبِط

این قضیه خیلی مسئلهٔ مهم و دقیقی است که جهت‌گیری یک مجتهد و مُستَنبِط باید به چه سمت و سویی باشد، به چه نحوه اموری باید باشد. من واقعاً تعجب کردم! شب گذشته داشتم بر همان مطالب اصولی مرور می‌کردم واقعاً در تعجب بودم که مگر می‌شود فقیهی فتوا بدهد بر اینکه کسی که استطاعت برایش آماده شده، قبل از اشهر حج می‌تواند از خودش سلب استطاعت کند؟! تمام شد! فتوا داده‌اند! بروید نگاه کنید، تقریرات نائینی را نگاه کنید فوائد الأصول را بروید نگاه کنید، ببینید از خودم می‌گویم یا نه! بعد نشستم همین‌طور نیم ساعت با خودم فکر می‌کردم این شخصی که الآن دارد چنین حرفی می‌زند واقعاً در چه فضایی قرار گرفته است؟ در چه فضایی از تصور و ادراک باید قرار بگیرد که بتواند چنین حرفی را بزند؟ خودش که چه بگوییم... آن کسی که دارد به مردم می‌گوید که آقای کذا جنابعالی که مقلد من هستی، تا شب عید فطر مستطیع هستی و یک ساعت مانده به شب عید فطر و اینکه هلال دربیاید و ببینی، می‌توانی همهٔ اموالت را به

---

[1] . دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۳۳.

خانمت ببخشی [و خود را از استطاعت خارج کنی]! بگویید که ببخشید دستت درد نکند، تشکر از این زحماتی که در این ماه مبارک رمضان برای ما کشیدی، بلند شدی سحری درست کردی، قبل از سحری هم ﴿أُحِلَّ لَكُمۡ لَيۡلَةَ ٱلصِّيَامِ ٱلرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَآئِكُمۡ﴾[1] برای ما ترتیب امور را دادی، این حجی که الآن برای من استطاعتش هست همه را دربست به شما دادم و دیگر بنده مستطیع نیستم! بفرمایید! می‌گویند که شما می‌توانید این کار را بکنید، و می‌کنند؛ بنده در زمان خود مرحوم والد با ماشین یک بنده خدایی که الآن هم مشهد هست داشتیم جایی می‌رفتیم صاف گفت که من در ماه رمضان دیدم مستطیع هستم و باید [حج] بروم و رفتم من سؤال کردم آنها به ما گفتند که می‌توانی کاری کنی که استطاعتت به هوا برود! بیا [اموالت را] به یکی ببخش و یا یک کارهایی بکن، دیگر قضیه تمام می‌شود و به تو واجب نیست! او هم قبل از اینکه ایام حج بشود یک افطاری داد و یک مقداری به این بخشید و یک مقداری هم به آن بخشید و دیگر وجدان و خیالش هم راحت شد که چیزی هم بر او واجب نیست!

به‌به! به‌به! بیاییم ما برای مردم این قسم کار کنیم؟! طرف در ماه رمضان مستطیع است می‌روند از نمایندهٔ آقا سؤال می‌کنند، می‌گوید: شما می‌توانی تا قبل از اینکه شبِ اشهر حج بشود از خود سلب استطاعت کنی! او هم با خود می‌گوید که یک افطاری می‌دهیم، بد نیست [می‌گویند] که حاج آقا فلان افطاری داده است و علما تشریف بیاورند بخورند و چه‌کار بکنند که سلب استطاعت از انسان بشود. این شد؟! اصلاً کاری به ادله هم نداریم ـ البته داریم خدمت آقایان و بقیه می‌رسیم، از اصول شروع کردیم داریم زیرآب هرچه اصول تابه‌حال خوانده‌اید را می‌زنیم تا کنار بگذارید! ـ به روایات کاری نداریم، واقعاً آدم قبل از اینکه چنین حکمی را بشنود و چنین قضیه‌ای را شما به یک آدم بَرّانی بگویید، او چه تصوری می‌کند و چه فکری می‌کند؟! یعنی حداقلِ مسئله این است که آیا این برایش مستبعد نمی‌آید که منی که الآن برایم حج واجب است، خدا این اجازه را به من داده باشد که یک ساعت قبل از اینکه هلال دربیاید همه را ببخشم؟! همه را به این‌طرف ببخشم و یک مقدار حق عیال را بدهم به‌خاطر این زحمات ماه رمضان که هم برای غذا و هم برای شکم و هم برای پایین‌تر از شکم کشید و یک مقداری به بچه‌ها و به قوم‌وخویش بدهم. یک مقدار هم قرض بدهم تا سال بعد به من بدهند یا سه ماه دیگر بعد از دهم ذی‌الحجه این قرض را به من برگردانند! اصلاً چنین مسئله‌ای مستبعد و غریب نیست؟! اصلاً کاری به ادله نداریم.

---

[1] . سوره بقره (۲) آیه ۱۸۷.

ترجمه: «برای شما در شب‌های ماه رمضان مباشرت با زنان خود حلال شد.» (محقق)

مجتهد واقعی!

یک مطلبی را که الآن من دارم در مقدمهٔ بحث نوروز مطرح می‌کنم این است که مجتهد قبل از اینکه با دلیل برخورد بکند و قبل از اینکه اصلاً روایت را ببیند باید بفهمد مسیر حکم به چه سمتی است او را مجتهد می‌گویند! قبل از اینکه به روایت برخورد کند و دلیل را بخواهد ببیند؛ قبل از مراجعه بفهمد یعنی هنوز وسائل را باز نکرده است هنوز فتاوا را ندیده، هنوز اجماعی که می‌فرمایند را ندیده، اتفاق و سیره را مشاهده نکرده است، قبل از اینها وقتی که چنین موضوعی برایش مطرح می‌شود که این شخص در این مورد باید چه بکند، این معامله به چه قسم است، آن حکم چیست، آن مسئلهٔ عبادی به چه کیفیتی است، بتواند حال‌وهوا و مذاق شرع را به‌دست بیاورد. آن‌وقت بعداً برود ببیند، حالا یا مخالف است یا نیست، به چه کیفیتی به‌دست آوردن این مسئله و قضیه مهم است و آن را ازبین می‌برد.

خدا مرحوم علامهٔ طباطبایی ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ را رحمت کند یک وقتی ما در مشهد خدمت ایشان رفتیم و مجلسی بود و افراد متعددی بودند ایشان هفته‌ای دو یا سه روز در آنجا جلسه داشتند و بحث سؤال و جواب بود و خیلی‌ها هم به آنجا برای مسخره کردن می‌آمدند؛ فقط آنجا می‌نشستند و مسخره می‌کردند! همه جور آدم همیشه هست و این مرد بزرگ واقعاً با متانت و کرامت همین‌طور فقط سرش را پایین می‌انداخت، نه به آنها اهانتی می‌کرد و نه چیزی می‌گفت، همین‌طور سرش را پایین می‌انداخت و می‌گفت: مطلب همین است! یعنی می‌خواهید قبول کنید می‌خواهید نکنید، مسئله همین است.

بعد یک نفر راجع به مسئلهٔ قربانی از ایشان سؤال کرد که آقا این قربانی که الآن در آنجا می‌شود [همه مصرف نمی‌شوند] البته الآن این قربانی‌ها را می‌گیرند و تمیز و نظیف می‌کنند و ظاهراً برای این‌طرف و آن‌طرف برای ممالک ضعیف و فقیر می‌فرستند ولی آن موقع این‌طور نبود و خیلی‌ها را دفن می‌کردند و ازبین می‌رفت.

الآن یکی از چیزهایی که مطرح است این است ما آیهٔ قرآن داریم. من چند روز قبل در یک کتابی دیدم که یک کسی نظریه‌اش را راجع به قربانی و اینها مطرح کرده که آنچه که ما در قرآن داریم ﴿فَكُلُواْ مِنۡهَا وَأَطۡعِمُواْ ٱلۡبَآئِسَ ٱلۡفَقِيرَ﴾[1] راجع به قربانی که وجوب دارد [گوشت آن] برای انسان بعد برای فقیر و بعد برای مؤمن باشد لذا می‌گویند: باید سه قسمت تقسیم بشود و انسان می‌تواند از آنها اجازه بگیرد. البته ما در آن سفر اوّلی که مشرف شدیم در همان زمان سابق ـ زمان شاه ـ هفده‌ساله‌مان بود از طریق ایران هم نرفتیم چون در آن زمان قانون بر این بود که بیست سال پایین‌تر را اجازه به رفتن نمی‌دادند آن زمان این‌طور بود و ما

---

[1] . سوره حج (۲۲) آیه ۲۸. امام شناسی، ج ۶، ص ۱۳۰:
«پس شما از آن چهار پایان بخورید و به گرسنهٔ فقیر در شدّت و سختی بخورانید!»

از جایی دیگر رفتیم چون سن ما هیجده سال هم نشده بود.

خدا رحمت کند یکی از دوستان که آمده بود و قربانی کرده بود، برای هر کسی یک تکه‌ای آورده بود و بعد هم آن تکه را کباب کرد و برای هر کسی مشخص کرد که یک مقداری خورده بشود. الآن نمی‌گذارند و مسئله فرق می‌کند بنابراین الآن که نمی‌گذارند نباید قربانی باشد؟! چون در وجوب قربانی وجوبِ اکل است ﴿فَكُلُواْ مِنۡهَا وَأَطۡعِمُواْ ٱلۡبَآئِسَ ٱلۡفَقِيرَ﴾ بنابراین قربانی باید کنار برود! دیگر از الآن قربانی نیست، سلب می‌شود یا قربانی را باید در همین‌جا کرد که به افراد داده بشود، در شهر باید قربانی بشود! یااینکه اصلاً اصل قربانی برداشته می‌شود، فقط همین به‌محض اینکه سنگ‌ها را زدید بیاید حلق کنید! و یااینکه کم‌کم [به‌جای حلق فقط] تقصیر بکنید که خیلی حجتان شیک‌تر و قشنگ‌تر و تمیزتر هم باشد! چون بحث در این است که حج تمیز و نظیف و اینها داشته باشیم! آن حج‌هایی که زمان پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بود اصلاً به‌درد نمی‌خورد و فایده ندارد؛ حجی که در آن سر بتراشند و کثیف‌کاری و فلان کنند و... حالا که ایدز درآمده است پس بهتر است که اصلاً حلق نکرد! فقط باید تقصیر کرد آن‌هم مو نه، یک مقداری از ناخن کفایت می‌کند حیف است یک میل از مو کم بشود!! گناه دارد!! خانم صدایشان درمی‌آید که فلانی یک وقت سرت را حلق نکنی والاّ می‌کشمت! بابا تو سرش را می‌خواهی چه‌کار کنی! تو مسائل دیگر مهم‌تر از سر [داری]!

خلاصه او گفت: [آقا این قربانی که الآن که در آنجا می‌شود ولی خورده نمی‌شود چگونه است؟] مرحوم علامه ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ فرمودند: آیا قربانی فقط برای خوردن است یااینکه قربانی خودش یک عملی در راستای تثبیتِ حقایقِ حج در فرد است؟! کدام‌یک از این دو است؟! قربانی که شخص می‌کند خود قربانی و نفس آن آیا صرف برای خوردن است؟! شما از قصابی هم می‌توانید گوشت بخرید کباب کنید! اینکه قربانی می‌کنید یک جریانی باید بعد از رمی شیطان انجام بگیرد تااینکه آماده برای حلق و جریان بعد باشد، آن جریانی که باید بعد از رمی قرار بگیرد آیا خوردن [گوشت] است یا قربانی کردن است؟! این را بایستی ببینیم. خوردن باشد در قصابی هم گوشت هست، شما از یخچال و فریزر هم می‌توانید بردارید کباب و آبگوشت [درست] کنید. این مسئله را چه کسی می‌فهمد؟ علامهٔ طباطبایی ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ می‌فهمد و او تشخیص می‌دهد که قربانی خوردن نیست.

بله، مترتب بر قربانی ﴿فَكُلُواْ مِنۡهَا وَأَطۡعِمُواْ ٱلۡبَآئِسَ ٱلۡفَقِيرَ﴾ هم هست. حالا اگر فرض بکنید آن قسمت نشد، آن قسم اول که اصل است باید ازبین برود یااینکه نه؟! البته ﴿أَطۡعِمُواْ﴾ که هست چون الآن برای این‌طرف و آن‌طرف و کشورهای فقیر و اینها می‌فرستند ﴿فَكُلُواْ مِنۡهَا﴾ نیست، خب نباشد که نباشد، مگر حتماً باید انسان در همهٔ شرایط [آن را] لحاظ کند. این مطلب را کسی می‌فهمد که به آن مغز و لُبّ و لباب دین رسیده است، او می‌تواند ادراک کند. آن‌وقت براین‌اساس به ادله مراجعه می‌کند، ـ ببینید! ـ با

این دیدگاه و با این اشراف آن‌وقت می‌آید وسائل و مستدرک را باز می‌کند، فتاوا و سیره و اجماعات را نگاه می‌کند. البته اجماعات که کشک و بی‌پایه است و وجود ندارد. با این دیدگاه به نظرات و آراء و به مسائل فقهاء توجه می‌کند یک‌دفعه می‌بینی این‌طوری شد؛ این یک طرف پل قرار گرفت و آن یک طرف دیگر پل قرار گرفت و او می‌گوید که باید در مِنا این عمل انجام بشود ولی دیگری می‌گوید: هر جای دنیا شد شد! آن یکی دیگر می‌آید دستِ بالا می‌گوید: اصلاً قربانی برداشته می‌شود! چون ﴿فَكُلُواْ مِنۡهَا وَأَطۡعِمُواْ ٱلۡبَآئِسَ ٱلۡفَقِيرَ﴾ نیست پس اصلاً قربانی هم نیست![1] کتابش هست و الآن هم دارند درسش را می‌دهند به‌عنوان مسائل جدید و شیک و قشنگ! اینها به‌خاطر این است که دیدگاه، دیدگاه مادی می‌شود، فهم مادی می‌شود، معیارهایی که مترتب بر این می‌شود آن معیار و مبانی، مبانی مادی می‌شود و وقتی مبنا مبنای مادی شد بنایش هم بنای مادی می‌شود.

الآن می‌گویند: در آن سفری باید قصر خواند که در آن سفر عسروحرج باشد چون خدا علتش را آیهٔ ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾[2] ذکر کرده است پس در سفری که عسروحرج هست موجب قصر است و در سفری که عسروحرج نیست آن سفر موجب قصر نیست!! من از شما سؤال می‌کنم، آقای فلان که شما این حرف را می‌زنید شما یک عسروحرج به بنده بگویید که آن عسروحرج در سفر موجب قصر بشود! بفرمایید آن چه عسروحرجی است؟ آن کسی که دو رکعت نماز می‌خواند مگر بیل به کمرش زدند که دو رکعت دیگر نخواند؟! چه عسروحرجی است؟! شما در تمام عمرت از زمان نزول این آیات إلی زماننا هذا و فی المستقبلِ إلی زمان حضورِ الحجة علیه‌السّلام یک مورد عسروحرج به من بگویید که آن مورد عسروحرج از دو رکعت نماز جلوگیری کند! این مسخره است! آقاجان این طرز صحبت‌کردن و مسئله به مردم گفتن است؟! کدام عسروحرج است؟ اگر عسروحرج است آن دو رکعت اول را هم باید کنار بگذارید! کدام سفر است؟! اگر شخص سوار خر می‌شود همان موقع که پایین می‌آید به‌جای اینکه دو رکعت بخواند چهار رکعت می‌خواند، اینکه عسروحرج ندارد. اگر مریض است خب آن مرض در حضر چهار رکعت است چطور اگر ملاک عسروحرج است در سفر دو رکعت شد؟! آن عسروحرجی که دو رکعت را از انسان ساقط بکند آن عسروحرج را بنده نتوانستم تا حالا بفهمم که چه عسروحرجی در اینجاست؟! وانگهی شما که خودتان می‌گویید که سفر از ده روز کمتر است، طرف رفت و به مقصد هم رسید و از خر هم پیاده شد دیگر تا ده روز

---

[1] . مناسک جامع حج، مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۴۰۰.

[2] . سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۶۰:

«خداوند پیوسته برای شما آسانی و سهولت در اوامر و تکالیف خود را خواسته است و هیچ‌گاه برای شما سختی و عسرت و در مضیقه افتادن را نخواسته است.»

چرا؟ چرا شما می‌گویید: تا ده روز به آن سفر می‌گویند؟! همین‌که از خر پایین آمد یک چایی خورد این دیگر حضر شد! اگر خستگی است خب تمام شد و بعدش حالا بر فرض اینکه در شدت و ناراحتی باشد حالا که با خستگی به وطن رسیده است شما باید بگویید که نماز را شکسته بخوان، خب الآن این عسروحرج هست؟ چرا اینجا که رسید می‌گویید: باید چهار رکعت بخواند؟! الآن به وطن رسیده با همین شدت و ناراحتی سفر بلکه هزار درجه بدتر از سفر الآن برایش پیدا شد، همین‌که چشمش به آن قیافه بیفتد؛ قیافهٔ آن کسی که در خانه هست کافی است و برای عسروحرج دیگر نیازی به سایر چیزها نیست که با لنگهٔ کفش و ملاقه دم در ایستاده تا یک پذیرایی جانانه بکند مگر اینکه بیچاره شفیع ببرد!! اینکه به منزلش رسید خب تمام شد درحالی‌که همان قضیه باقی است چرا شما می‌گویید که باید چهار رکعت بخواند؟! باید دو رکعت بخواند!

این [نتیجهٔ] مادی فکر کردن است و کسی که مادی فکر می‌کند او سر از این چیزها درمی‌آورد. آن عسری که نسبت به آنجا است این یک چیز دیگر است؛ منةً علی العباد است! خدا می‌خواهد راحت باشید و اینجا برایتان یک امتیاز و پوئن[1] هم داده که در سفر که می‌خواهید نماز بخوانید دو رکعت کمتر بخوانید، خود ما این‌طور نیستیم؟ وقتی در سفر هستیم می‌گوییم: دو رکعت کمتر بخوانیم که اگر به قم برویم دو رکعت اضافه می‌شود پس همین‌جا نماز بخوانیم! آن حالت خوشحالی از این تخفیف که خدا گفته که من در سفر به شما دادم تا مثلاً شما یک مقدار تنوع برایتان باشد! والاّ عسروحرج چیست! کدام عسروحرجی می‌آید که... فقط همین مانده که تا دو رکعت بخوانی سر دو رکعت بیل به کمرت می‌زنند، بخوابی لذا باید دو رکعت بخوانی! این حرف‌ها و این چیزها نیست!

خلاصه اینجاست که باید انسان ادراک و فهمش را نسبت به خود این مبانی تغییر بدهد و فقط همین کتاب را باز نکند از بالای کوه پایین بیاید کتاب وسائل را باز کند و شروع به طرح مطالب کردن کند بلکه باید برود و یک مقداری کار کند؛ هم از نظر باطن و هم از نظر ظاهر، مطالب بزرگان و مسائل آنها را ببیند، افکار و ذهنش نسبت به آن مبانی آشنا بشود، آن‌وقت خواهد دید که کیفیت نظرش نسبت به ادله متفاوت خواهد شد و فرق خواهد کرد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

---

[1]. point.

فرهنگ معین: «پوئن: واحد تعیین برتری افراد یا تیم های ورزشی در یک مسابقه یا یک دوره از مسابقات که نتیجهٔ بازی یا مسابقه را مشخص می کند، امتیاز.»